

دکتر محمود خاتمی

■ دکتری در رشته فلسفه غرب از دانشگاه تهران

■ دکتری در رشته فلسفه معاصر غرب از دانشگاه دورهام انگلستان

■ دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران

آثار فارسی: ۱- جهان در اندیشه هیدگر ۲- پدیدارشناسی دین

۳- فلسفه ذهن و هوش مصنوعی ۴- پدیدارشناسی هنر (آماده انتشار)

آثار انگلیسی: ۱- تاملات صدرایی: در جهت یک فلسفه متعالی برای

ذهن ۲- از نقطه نظر صدرایی: حذف وجودی خود سوپزکتیویتی

۳- سوپزکتیویتی استعلایی و فراسوی آن

دریدا و ساختار شکنی*

■ محمود خاتمی

ژاک دریدا (۲۰۰۴-۱۹۳۰) بنیانگذار مکتب ساختار شکنی (Deconstruction)

است. اندیشه وی نخست در حوزه نقد ادبی مؤثر افتاد و سپس وجوه فلسفی آن برملا شد. این مقاله به اختصار به مبانی اصلی اندیشه ساختار شکنی نزد دریدا از وجهه نظر فلسفی می‌پردازد.

(۱) زمینه‌های ظهور اندیشه دریدا

زمینه‌های اندیشه دریدا را باید در حوزه فکری - فرهنگی جوانی او در پاریس

یافت. فضای فکری فرهنگی که در پیدا به هنگام تحصیل خود در پاریس با آن ارتباط داشت از محورهای مختلفی تشکیل شده بود: پدیدارشناسی، اگزستانسیالیسم، ساختارگرایی و نیز حضور سه چهره برجسته یعنی نیچه، فروید و مارکس. ریشه های اندیشه در پیدا را باید در این زمینه جستجو کرد.

وی نخست در کار مطالعه پدیدارشناسی برآمد و ضمن ترجمه بعضی از آثار هوسرل، کتاب معروف آوا و پدیدار (۱۹۶۷) را تحت تأثیر او نوشت تا در معنی شناسی هوسرلی جایی برای «نشانه» بیابد. در حوزه اگزستانسیالیسم، نه از سارتر بلکه از هیدگر به شدت متأثر شد و گرچه تا بعدها نیز از آراء هیدگر کمابیش انتقادهایی کرد ولی همیشه به دین خود به هیدگر معترف بود و چنانکه خواهد آمد، واژه ساختار شکنی را نیز از هیدگر گرفته است. اندیشه های ساختارگرایی فرانسوی نیز زمینه دیگری برای پرورش اندیشه ساختار شکنی او بوده است. اندیشه های سوسور و لوی استراوس از زمره ساختارگرایان به طور مشخص مورد تأمل و عنایت در پیدا بوده اند. توجه خاص او به فروید در کتاب حجیم کارت پستال و نیز در اتوبیوگرافی ها تأثیر پذیری و توجه او را به اندیشه های فروید نشان می دهد. این توجه تا آن اندازه بوده است که در بعضی از آثار دیگر خود نیز تحقیقات وسیعی در حوزه روانکاوی انجام داده و در این باره نظریه پردازی کرده است.

در آثار مختلف خود از فیلسوفان بزرگ همچون افلاطون، کانت، هگل، نیچه، هیدگر، ویتگنشتاین، آستین، سرل، ررتی، لیوتار، دلوز و لویاس بسیار سخن گفته است و در نقد و تحلیل اندیشه های آنان قلم زده است؛ همچنانکه از ادیبان، نویسندگان و شاعران نیز بسیار گفته و نوشته است. برخی از اینان از لحاظ تأثیر و نفوذ بر اندیشه در پیدا اهمیت بیشتری دارند (همچون نیچه، هیدگر و لویاس) و برخی دیگر صرفاً به این دلیل که آثارشان به محک «ساختار شکنی» خورده است اهمیت دارند (همچون روسو و دکارت). در این مقاله بی آنکه در صدد ارزیابی و یا نحوه تأثیرگذاری این فلاسفه در اندیشه و آثار در پیدا باشیم به اختصار مبانی طرح او را در خصوص «ساختار شکنی» بیان می کنیم.

۲) مبانی فلسفی «ساختار شکنی»

اندیشه در یدا اندیشه نظام مندی نیست به ویژه که تأکید دارد ساختار شکنی را «روش» تلقی نکنیم. گریز او از عقلانیت مدرنیته و توجه به «حاشیه‌ها» شکل دادن نظام مند به اندیشه او را تقریباً ناممکن می‌سازد. البته با اندکی تسامح می‌توان اصولی را در اندیشه او باز یافت که به خواننده کمک کند تا در نتیجه‌گیری از اندیشه در یدا توفیق یابد.

الف - اصل تفاوت

به لحاظ فلسفی اندیشه بنیادین در یدا مبتنی بر «اصل تفاوت» است که او آن را به معنی خاص به کار می‌برد. از لحاظ املاء، کلمه تفاوت در فرانسوی به شکل difference نوشته می‌شود ولی در یدا برای القای معنای مورد نظر خود املاء آن را به شکل differance به کار برده است. معنای مورد نظر در یدا عبارت است از «به تعویق انداختن» که در زبان فرانسه از مصدر differer به دست می‌آید؛ آنچه در یدا از این معنا (به تعویق انداختن) در نظر دارد و وجوه تازه‌ای که فراوری مخاطبانش می‌نهد از دو حیث قابل بررسی است:

الف. ۱. «به تعویق انداختن»، به تعویق انداختن چیست؟ پاسخ یک کلمه است: «معنی». چنان‌که اشاره خواهد شد از نظر در یدا معنای متن همواره به تعویق می‌افتد. در این باره پس از این بحث می‌شود؛ اما نکته قابل ذکر در اینجا این است که در یدا از این «به تعویق انداختن» به معنی دیگر differe راه می‌برد؛ یعنی «تفاوت داشتن» و «تمایز». به نظر او، از لحاظ فلسفی، می‌توان ریشه به تعویق افتادن را در همان تمایز و تفاوت داشتن یافت. این نکته ما را به وجه دوم بحث او منتقل می‌کند.

الف. ۲. فلسفه غرب - و لذا تفکر حاکم بر آن - مبتنی بر اصل این همانی است یعنی اینکه هر چیزی خودش است. این اصل برای تفکر فلسفی هماهنگی، عدم تناقض و پیوستگی منطقی ایجاد می‌کند و بنابراین امکان انتقال از مقدمات به نتیجه را فراهم کرده است. به عبارت دیگر، این اصل امکان برقراری اجزاء تفکر و انسجام آن را میسر می‌کند و به علاوه دو دستاورد بسیار مهم - از نظر در یدا - برای تفکر غربی

داشته است: (۱) قبول و پیش فرض گرفتن بنیادی که بر آن می‌توان تکیه کرد، بنیادی همچون معنی؛ و (۲) حضور. (۱) و (۲) در ارتباط متقابل با یکدیگرند چرا که حضور حضور چیزی است. (مثلاً حضور معنی در متن). اصل این همانی موجب آن شده است تا تفکر حاکم بر متافیزیک غربی با فراهم کردن زمینه‌های وحدت و پیوستگی، آرمان بساطت و بی‌وساطگی را دنبال کند و از این رو در جستجوی خاستگاهی برای اندیشه باشد و از این رهگذر به حضور رسد، به همین دلیل اندیشه حاکم بر فلسفه غربی چیزی نیست مگر متافیزیک حضور.

به نظر دریدا ثنویت‌هایی که در اندیشه غرب مشاهده می‌شوند در همین بستر شکل می‌گیرند: ثنویت روح و بدن، درون و بیرون، ایده و واقع، گفتار و نوشتار، طبیعت و فرهنگ و غیره. دریدا کوشیده است تا این اصل را از نگاه دیگری بررسی کند. آیا اصل این همانی بیشتر بر تفاوت‌ها (و لذا تعویق‌ها) دلالت ندارد تا بر وحدت هویت؟ دریدا با بحثی که درباره لغز (apona) روسو کرده است نشان داده که اصل این همانی درباره طبیعت صادق نیست. نه به این معنی که نمی‌توان گفت طبیعت با خود این همان است (دریدا منکر آن نیست) بلکه چنین می‌توان گفت که طبیعت تمام آنچه را باید برای «این همان» بودن داشته باشد ندارد. این نداری ما را به تفاوت‌ها رهنمون می‌کند. روسو ما را فرا خوانده بود تا به آوای طبیعت گوش دهیم. از نظر او طبیعت کم و کاستی ندارد. اما دریدا کوشیده است تا نشان دهد که طبیعت در موارد بسیار از فقدان رنج می‌برد. یعنی از اینکه آنچه را برای طبیعت بودن خود لازم دارد فاقد است. در اینجا این همانی طبیعت به چه معنی است؟ آیا غیر از آن است که این «این همانی» به تفاوت رهنمون می‌شود؟ می‌توان به نکته دیگری که دریدا بدان پرداخته ذیل همین بحث اشاره کرد: اگر این همانی به تفاوت رهنمون می‌شود آیا در آن صورت می‌توان گفت چیزی که «آنچه را برای آنکه خودش باشد» ندارد، حضور دارد؟ پاسخ دریدا بدین پرسش منفی است. حضور چیست؟ اینکه هر چیزی با تمام خودی خود «از جمله آنچه که برای بودنش لازم دارد» حاضر باشد. اما اگر بخشی از آن، به نقص و نداری و فقدان حاضر نیست آیا می‌توان از حضور آن چیز سخن گفت؟

اگر نمی‌توان، در آن صورت باید از تعویق افتادن آن سخن گفت.

گرچه در پیدا واژه *différance* را نخستین بار (۱۹۶۸) با نظر به بحث‌های مطرح شده در حوزه نظریه زبان سوسور و ساختارگرایی مطرح کرد، اما از نقطه نظر اندیشه فلسفی دریدا، باید این واژه را در قالب ارزیابی او از اصل این همانی دریافت.

از لحاظ زیان‌شناسی، سوسور کوشیده بود تا زبان را همچون نظامی بدانند که در آن تفاوت‌ها نه فقط تفاوت‌های ایجابی‌اند بلکه تفاوت‌های سلبی هم هستند.

سوسور زبان را نظامی زنده و همواره در حال تبدیل می‌دانست. به نظر او نباید زبان را به اجزاء تشکیل دهنده‌اش تقلیل داد یعنی نباید هر جزء را به تنهایی و مجزا مورد بحث قرار داد. به نظر سوسور زبان نظامی است قائم به خود که تعیین آن با عالم و اشیاء درون آن حاصل نمی‌شود. این سخن سوسور برای دریدا حائز اهمیت فراوان بود و می‌انگاشت که سوسور خود بر اهمیت لوازم آن بصیرت نداشته است؛ اگر تفاوت بتواند شامل تفاوت‌هایی شود که وجه ایجابی ندارند در آن صورت لازم می‌آید که این وجه هرگز مفهوم ما نشود یعنی همواره درک نشده باقی بماند و بنابراین، وجهی از زبان همواره به تعویق می‌افتد. در اندیشه غربی از نظر دریدا همواره ما با تفاوت‌های ایجابی روبرویم. از تفاوت دو چیز سخن می‌گوییم: یک چیز این صفت را دارد و آن چیز آن صفت را (علی‌کوتاه است و حسن بلند). تفاوت‌ها به اصطلاح، وجودی است و نه علمی؛ از این‌رو تفاوت‌ها پدیداری‌اند و بنابراین مطابق‌اند با نظام فکری - فلسفی متافیزیک حضور که مبتنی بر اصل این همانی است. این وجه از تفاوت، یعنی تفاوت‌های وجودی لازمه منطقی اصل این همانی است. اما وجه دیگر تفاوت، یعنی تفاوت‌های علمی و سلبی، که مفهوم ناپذیرند و لذا در قالب اصل این همانی نمی‌گنجد و به همین دلیل به تعویق می‌افتند از این دایره خارج است. و دریدا به همین وجه توجه دارد وقتی که املاء کلمه تفاوت را دگرگون می‌سازد. به نظر او تفاوت‌های وجودی، یعنی آن تفاوت‌هایی که بین دارایی‌های پدیداری برقرار می‌شود، باعث می‌شود تا در زبان متعارف اندیشه غربی با کلماتی روبرو شویم که معانی متفاوت دارند. نظیر فارماکون (*pharmakon*) که به معنی دوا و شفاست و یا هایمن (*Hymen*) که به معنی درون و بیرون است.

ب- ساختار شکنی

نگاه دریدا به اصل این همانی و طرح «تفاوت» بدان معنی که خود او مراد کرده است راه را برای ساختار شکنی می‌گشاید. واژه ساختار شکنی را نخستین بار هیدگر در کتاب مسائل اصلی پدیدارشناسی به کار برده است. وی در مقدمه آن کتاب ضمن بیان این نکته که برای مطالعه تاریخ متافیزیکی غرب باید به تخریب (Distrukt) آن پرداخت، متذکر می‌شود که هر تخریبی باید با تعمیر (konstrukt) همراه باشد. سپس هیدگر آن دو واژه را در یک واژه ادغام می‌کند و آن را به عنوان ساختار شکنی (De- Konstrukt) به کار می‌برد. بدیسی است منظور هیدگر از ساختار شکنی همان نیست که دریدا در نظر دارد. هیدگر ساختار شکنی را لازمه مطالعه تاریخ اندیشه متافیزیکی غرب می‌داند و از آن جستجویی پدیدار شناسانه در نظر دارد، زیرا در نظر هیدگر پدیدار شناسی همانا روش وجود شناسی است و از این رو وقتی به تاریخ وجود - یعنی تاریخ غفلت از وجود در متافیزیک غربی - بازمی‌گردیم باید از پدیدارشناسی استفاده کنیم؛ اما پدیدار شناسی به شکلی که هوسرل عرضه داشته است کاملاً نارسا و ناکافی است و لذا هیدگر دو مرحله تخریب و تعمیر را به تعلیق و تأویل می‌افزاید تا فرایند مطالعه پدیدارشناسانه تاریخ وجود در اندیشه غربی را کامل کرده باشد. بنابراین هیدگر در استعمال «ساختار شکنی» به مکتب «ساختارگرایی» فرانسوی نظر ندارد. گرچه ساختارگرایان فرانسوی نیز غالباً گوشه چشمی به پدیدارشناسی هوسرل داشتند ولی تردیدی نیست که میان ساختارگرایی فرانسوی و اندیشه هیدگر نسبتی وجود نداشته است و دست کم هیدگر واژه «ساختار شکنی» را ناظر به این نحله به کار نبرده است گرچه اطلاق آن برایشان به سبب مبنای هیدگر بی وجه نیست. برخلاف هیدگر، ساختار شکنی دریدا به «ساختارگرایی» فرانسوی نظر دارد و لذا «ساختار شکنی» نزد او توجه به عناصر زبان‌شناسی و ادبیات و متن را به همراه داشته است. به تعبیر دیگر، «ساختار شکنی» نزد هیدگر وجه هرمنوتیکی دارد در حالی که دریدا هرمنوتیک بودن «ساختار شکنی» خود را نفی کرده است. برای درک ساختار شکنی دریدا باید نخست به اندیشه ساختارگرایی توجه کرد.

ساختارگرایی فرانسوی، که در اصل واکنشی بود به تاریخ‌انگاری هگلی و سوژه‌باوری استعلایی هوسرلی با آثار لوی استراوس، لاکان، بارت و فوکو تشخیص یافت. ساختارگرایی بر نسبت‌ها تأکید دارد. ساختار بیان یک کلیت است که دارای اجزاء هماهنگ و منسجم است. این اجزاء را نباید مستقل بلکه باید مرتبط و در نسبت با هم در نظر گرفت زیرا آن‌ها در ارتباط و نسبت با هم کارکردهای جدید و هویت تازه‌ای می‌یابند. ساختار، از این‌رو واقعی‌پویا دارد و لذا ساختار همواره در حال تکامل است و تغییر شکل. قواعد حاکم بر این تکامل و تغییر شکل از درون می‌آید و نه از بیرون. از این‌رو ساختار توانایی شکل دادن به خود را از درون دارد و لذا عوامل خارجی بر ساختار و تبدیلات آن دخالت ندارند. پس از توصیفی کلی از ساختارگرایی دیدگاه ساختارگرایان درباره زبان را مورد توجه قرار می‌دهیم:

سوسور (از ساختارگرایان) بر آن بود که نوشتار نسبت به گفتار فرعی است. یعنی نوشتار (به کمک دستور زبان) زبان است و حال آنکه زبان اساساً همان گفتار است که پویا و در حال دگرگونی است. تلقی سوسور در این باره کاملاً ساختارگرایانه است و در این باب با لوی استراوس نیز هم رأی است. نقد دریدا و راهیابی او به «ساختار شکنی» از این منظر قابل توجه است. به نظر دریدا ساختارگرایان، از جمله سوسور و لوی استراوس، به معنی ایجابی کلمه میان گفتار و نوشتار تفاوت قائل شده‌اند. معنی سخن دریدا با آنچه پیش از این گفته شد معلوم است: از نظر دریدا در ساختارگرایی مفهوم محاوره‌ای نوشتار مورد نظر است و این مفهوم مبتنی است بر اصل این همانی و نفی وساطت و پیش فرض گرفتن بساطت. گفتار در برابر نوشتار به این معنی حاوی دیدگاهها و عواطف گوینده است و لذا اصل است و نوشتار فرع آن. اما در این حال دریدا می‌پرسد چه باید کرد با واژگان و تعابیری که هر دو در گفتار یکی هستند و در سطح تکلم و آوا تمایز آنها بر ملا نیست اما در نوشتار متمایزند (مثلاً difference و difference که هر دو در ادا یکسان‌اند ولی در نوشتار متفاوت) از نظر دریدا تمایز گفتار - نوشتار بدین سان، چنان بیان شده که گفتار را اصل و نوشتار را فرع گرفته است. زیرا گویا در گفتار، به دلیل حضور متکلم و مخاطب، معنی مورد

نظر متکلم برای مخاطب قابل دسترس‌تر است؛ اما در نوشتار، یکی از آن دو غایب‌اند (یا نویسنده و یا مخاطب). در یدا، این اندیشه را «کلام محوری» دانسته است. کلام محوری یعنی باور به حضور معنی در گفتار. او می‌کوشد تا کلام محوری را به نقد کشد. در یدا معتقد است در گفتار نیز مانند نوشتار معنی به تعویق می‌افتد و هرگز حضور ندارد؛ زیرا هیچ بیانی با هیچ نشانه‌ای نمی‌تواند میان دو طرف نشانه یکسانی ایجاد کند. نشانه همواره به نشانه دیگر راه می‌برد: راه تأویل گشوده است و نه راه معنی. معنی از راه تأویل همواره به تعویق می‌افتد. خواننده از مؤلف به متن می‌رسد و چون در متن معنی را جستجو می‌کند به سوی ناخودآگاه متن منتقل می‌شود یعنی به حوزه‌ای در می‌غلند که حوزه ندراری و تعویق است. این حوزه، ناتوانی متن را برملا می‌کند. متن همچون آگاهی محاط است به حاشیه‌های پنهانی و نهفته در پشت آن که در یدا از آن به «ناخودآگاه متن» تعبیر کرده است. فروید کوشیده بود تا با روش «روانکاوی» ناخودآگاه آدمی را کشف کند؛ در یدا نیز کوشیده است روشی (؟) بیابد تا به ناخودآگاه متن راه یابد. او «ساختار شکنی» را بدین منظور فرا نهاده است. از نظر او «ساختار شکنی» واقعاً یک روش - به معنی مصطلح - کلمه نیست بلکه نوعی تحلیل (آن هم نه منطقی) است که از متن معنی زدایی می‌کند تا امکانات درونی متن را برملا سازد. بدیهی است که این رهیافت هرگونه تلاش معنی‌شناسانه (سمنتیک) را رد می‌کند زیرا معنی هرگز حضور ندارد. اما این بدان معنی نیست که در یدا هرگونه معنایی را از متن می‌زداید. «حضور معنی» در اصطلاح او عبارتست از آنچه یک متن لازم دارد تا متن کاملی باشد که خواننده و نویسنده به یکسان (مطابق اصل این همانی) بدان دست یابند. در یدا با «حضور معنی» به این معنا موافقت ندارد؛ اما تلاش خواننده (یا نویسنده) را برای یافتن (یا عرضه) معانی از هم گسسته منکر نمی‌شود؛ و این معانی تا ابد قابل دستیابی‌اند. دستیابی به هر معنی نیازمند دستیابی به معانی دیگر است و این سلسله همچنان در انتقال است. از این رو در یدا از زبان فرا می‌رود. زبان کلام محور هرگز نمی‌تواند افق (یا تنها افقی) باشد که ما در آن زندگی می‌کنیم. هر متن ما را به ماورای متن سوق می‌دهد. هیچ متنی تمام

نیست. متن ها نه آغاز دارند و نه پایانی. هر متن آغازی است برای متن دیگر و پایانی است برای متنی و متن دیگر هم برای آن متن همین حکم را دارد. و از همین جاست که دریدا می‌گوید «چیزی خارج از متن نیست» زیرا هر حاشیه‌ای و هر ماورای متنی خود متنی است تازه در سلسله انتقال. بدین ترتیب متن دیگر «ساختار» ندارد. در این حرکت پویا، در این سلسله انتقال از متنی به متن دیگر، در این تعویق معنی، «ساختار» فرو می‌پاشد و شکسته می‌شود. هر متن گرچه مبری از سنت و زمینه‌ای را که در آن رشد کرده و تولید شده به همراه دارد ولی از آن درمی‌گذرد. (دریدا کوشیده است تا در یکی از آثار خود اسماء اعلام را نیز مشمول این رهیافت خود کند. او اعلام را به مجموعه وسیعی از تصاویر و اصوات مرتبط می‌سازد و برای آنها اجزاء در نظر می‌گیرد). بدین ترتیب خواننده صرفاً در پس کشف معنای مورد نظر نویسنده - یعنی معنی حاضر - نیست. بلکه خود در مقام نویسنده می‌نشیند. به همین دلیل دریدا معتقد است که هر متنی و هر برداشتی، بیکه و منحصر به فرد است.

اما از سوی دیگر، آنچه در عرف تکرار پذیری متن می‌خوانند، به نظر دریدا، تصادفی نیست. در بحثی که بر سر «افعال گفتاری» نزد آستین میان دریدا و جان سرل در گرفت، دریدا کوشید نشان دهد که آنچه از نظر آستین به نحو نامناسب در زبان جاری می‌شود، در واقع از ساختار افعال - گفتاری ناشی می‌شود. خاصیت تکرار پذیری مستلزم آن است که امکان «افعال گفتاری» نامناسب هم در زبان باشد. ساختار شکنی، بدین سان زوایایی از متن و زبان را در برابر ما می‌گشاید که در پرتو آن می‌توان پیش فرض های فرهنگی و سنت نهفته در متن را بازیافت. ساختار شکنی از این رو شکست حکومت نشانه‌هایی است که پدیدار گونه بر متن غلبه دارند. با شکستن این حکومت نشانه سالارانه، متن چند ساحتی و چندوجهی می‌شود و چنان‌که اشارت رفت، امکانات درونی متن بر ما گشوده می‌شود. این گشایش باز می‌گردد به همان معنای تفاوت که مورد نظر دریدا است. در خواندن یک متن همواره نسبت ها و روابطی کشف می‌شوند که نویسنده متن از آن بی‌خبر بوده و بدانها التفاتی نداشته است. این نسبت ها و روابط در زبانی شکل گرفته‌اند که نویسنده از آن

استفاده کرده بی آنکه از عناصری که التفاتی بدانها نداشته باخبر باشند: بنابراین در خواندن متن آن سوی نوشتار هم ظاهر می شود. یعنی آن ساحت هایی که نویسنده در نظر نداشته است. تفاوت در اینجاست. تفاوتی که در عرف عام از آن سخن می رود تفاوتی میان دو چیز موجود است و نسبت هایی که آن دو با هم دارند ولی تفاوت دریدایی نسبت های میان آن ساحت هایی است که نویسنده بدانها توجه نداشته است. تفاوت بدین معنی ساختار و شالوده متن را در هم می شکند و البته این ساختار شکنی، همچون نقد، امکانات موجود در متن را که از نظر نویسنده به دور مانده تحلیل می کند. اما ساختار شکنی در پدا دامنه این تحلیل را - برخلاف نقد در سنت مدرنیته - تا مرز فرهنگ می گستراند و از این رو نه فقط در حوزه شناخت بلکه در حوزه ارزش ها هم وارد می شود. بنابر آنچه بیان شد حذف کلام محوری به هنگام قرائت یک متن راه را برای کشف امکانات آن می گشاید و این گشایش نخست در قالب کشف معانی دیگری از خلال متن و سپس در قالب مقایسه آن معانی شکل می گیرد. از اینجا، این گمان باطل را باید کنار نهاد که ساختار شکنی دعوت به هرج و مرج معنا و دلخواه دانستن معنا در یک متن و واگذاری کامل آن به خواننده است. چنین نیست. نوشتارشناسی - که در پدا از آن سخن می گوید - بر آن است تا نشان دهد در متونی که با منطق کلام محوری نوشته شده اند تناقض معنایی وجود دارد. نوشتار شناسی توصیه می کند که نوشتار با قواعد و معنایی از پیش موجود آغاز نمی کند. ساختار شکنی در نهایت شکستن همین منطق و فرض است. بدیبهی است این بدان معنی نیست که در پدا هرگونه معنا و یا انتظار معنا را در متن نفی کرده باشند، بلکه او قاعده خواندن متن و تداوم آن - یعنی از آغاز تا پایان متن را یکدست و متصل خواندن - و نیز فرض حضور معنایی که از پیش با ذهنیت نویسنده در متن شکل یافته و به خواننده منتقل می شود را نفی می کند. روشن است که نوشته های خود در پدا هم از همین ویژگی برخوردار است و از این بالاتر، مگر از آنچه می نویسد و یا متنی که می نگارد و کتابی که منتشر می کند معنایی و هدفی در سر ندارد؟ آیا مطلوب خود در پدا آن نیست که آنچه را - یعنی معانی و اهدافی را - که از پیش در سر خود داشته

و نیت کرده به خواننده منتقل سازد و آیا غیر از این انتظار می‌برد که خواننده آثارش معانی مورد نظر و اهداف او را به همان شکل که مورد نظر اوست دریابد؟ اگر چنین نبود که او در مصاحبه معروف خود در حوزه هرمنوتیک و یا در کتاب مواضع که به پرسش‌های دیگران پاسخ می‌دهد، دیگران را به سوء تفاهم در درک نظرات خود متهم نمی‌کرد. پس خود او نیز در «حضور معنی» و منطق «کلام محوری» می‌نویسد و می‌اندیشد. دریدا خود از این نکته آگاه است اما تأکید او بر ساختار شکنی، تفاوت، رد متافیزیک حضور و مباحثی از این دست، تنها از این منظر باید مورد توجه قرار گیرد که به خواننده یادآور می‌شود که میان متن و معنی و نوشتار و گفتار خندقی غیر قابل عبور قرار دارد و به آسانی نمی‌توان از کشف حقیقت در قالب متون ادبی و فلسفی سخن گفت. این که لوازم این رأی دریدا چیست بحثی است که مجال دیگری می‌طلبد.

منابعی برای مطالعه بیشتر:

- 1- Culler J., **on Deconstruction** (London 1982)
- 2- Norris C., **Deconstruction: Theory and Practice** (London 1982)
- 3- Norris C., **Derrida** (London 1987)
- 4- Wood D., "An Introduction to Derride". in **Radical Philosophy**. no.21 (1979)PP.18-28

یادداشت:

* متن سخنرانی نگارنده که به صورت ویراسته به خوانندگان مجله اشراق تقدیم می‌شود.

پژوهش‌های علوم انسانی و معارف غربی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتو پوهنتون د علومو او مطالعاتو مرکز
پرتال جامع علوم انساني